

شماره تماس: ۰۲۱-۸۸۷۶۱
 آدرس: خیابان ولیعصر، تهران
 نام: مری ماتیسن
 شماره تلفن: ۰۲۱-۸۸۷۶۱
 شماره فکس: ۰۲۱-۸۸۷۶۱
 شماره پستی: ۱۹۱۸۷۶
 شماره ثبت شرکت: ۱۹۱۸۷۶
 شماره ثبت مالکیت: ۱۹۱۸۷۶
 شماره ثبت حقوق: ۱۹۱۸۷۶
 شماره ثبت مالی: ۱۹۱۸۷۶
 شماره ثبت حقوقی: ۱۹۱۸۷۶
 شماره ثبت مالیاتی: ۱۹۱۸۷۶
 شماره ثبت حقوقی: ۱۹۱۸۷۶
 شماره ثبت مالیاتی: ۱۹۱۸۷۶

شارلوت مری ماتیسن

پ

www.iranipub.com ترجمه: میمنت دانا

ویراستار: همایون جوانمردی

۱۳۸۹

ISBN: 978-964-2525-01-1
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۲۵-۰۱-۱

نوبت چاپ: ۰۰۰۵۶

هنگامی که هیأت منصفه دادگاه ، «راجر دالتون» را به جرم اختلاس به سه سال حبس محکوم کرد نکته‌ای که بیش از همه توجه تماشاچیان را به خود جلب می‌کرد آن بود که محکوم اندک توجهی به این حکم نداشت و با قدم‌های استوار و گردن برافراشته سالن دادگاه را - در حالی که تبسمی بر لب داشت - ترک کرد. تبسمی که حاکی از رضایت و موفقیت او بود. زن‌ها بی اختیار می‌گفتند: چه جذاب است و حتی هیأت منصفه حس کردند که میان او و سایر محکومین تفاوت بسیار است.

تمام زحمات هیأت منصفه برای آنکه بدانند مبلغ مورد اختلاس که یک‌هزار و دویست لیره بوده به چه منظور پرداخته شده و متهم با آن چه کرده است به نتیجه نرسیدند و اغلب سوالات آنان بدون جواب مانده بود. به علت این سکوت اسرارآمیز و لبخند دایمی که بر لبان محکوم نمایان بود او را احمقی لجوج می‌پنداشتند و به همین جهت تقاضای پژوهش او رد شد.

چهار سال بعد از این ماجرا بود که من به حقیقت این قضایا پی بردم. آشنایی با راجر دالتون از زمان کودکی که با هم به مدرسه می‌رفتیم شروع

می شد، ولی بعد از آن به واسطه عقاید و سلیقه های گوناگون فاصله ای بین ما پدید آمد، یعنی من جوانی خود را با برنامه معمولی خوشگذرانی و تفریح که رقص و فوتبال در زمستان و تنیس در تابستان (که خیلی با حالا فرق داشت، یعنی تنیس مرکب بود از چای و ساندویچ و لاس زدن با خانم ها) می گذراندم، ولی راجر از همه اینها بیزار بود و من تقریباً او را دیگر نمی دیدم.

در کودکی صدای خوبی داشت و در دسته کُر کلیسا آواز می خواند. ولی بعد از بلوغ و تغییر صدا، آن گرمی و گیرایی را از دست داد و گرنه حتماً شهرتی بسزا پیدا می کرد. بی نهایت به موسیقی علاقه مند بود، تقریباً همه چیز را روی پیانو و ویولن و ارگ می نواخت، بلی او از همان وقت عاشق موسیقی بود.

وضع اقتصادی خانواده او متوسط بود. دو برادر از خود بزرگتر داشت که شغل پدر را که تجارت بود ادامه دادند، ولی راجر ۱۴ سال قبل از جنگ در یک شرکت بیمه در شهر بریستول مشغول کار شد و بعدها به لندن آمد. ۳۲ ساله بود که به فرانسه رفت و در جنگ شرکت کرد و ۴۱ ساله بود که زندانی شد. می گفتند خدمت خود را در جنگ با افتخارات و درجات زیادی طی کرده و با درجه سرهنگی آن را به اتمام رسانده است. در آن هنگام که زندانی بود من هرگز به دیدارش نرفتم و چیزی به او ننوشتم و همیشه متحیر بودم که چرا مرتکب چنین کاری شده است. شنیده بودم که خانواده اش او را مرده به شمار آوردند. برادرانش هرگز نامی از او نمی بردند و هیچ یک از رفقای او دیگر او را نمی پذیرفتند. من با اینکه یقین داشتم باید دلیلی محکم برای ارتکاب چنین جرمی وجود داشته باشد احوالی از او نپرسیدم و تصور هم نمی کردم که در آن روز سرد و سخت بارانی در دادگاه مرا دیده باشد، همان روزی که قاضی با کمال قساوت و